

دکترین حقوقی ماده ۲۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری

مهدی شبروهی

در موارد متعددی مشاهده شده است که دادگاه‌های محترم تجدیدنظر در رسیدگی به احکام معترض عنه اصداری از سوی دادگاه‌های بدوی بویژه در موارد محصور در مقررات بند ب ماده ۲۵۷ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۷۸ و مورد عمل فعلی و اختیار حاصله از شق ۴ بند ب ماده ۲۵۷ قانون اخیرالذکر بدون رعایت مقررات تکلیفی و امره ماده ۲۴۱ همان قانون مبادرت به رسیدگی ماهوی نسبت به موضوعات اتهامی می‌نمایند که به هیچ وجه در مرحله بدوی مورد حکم واقع نشده است و عموماً تصمیمات اتخاذی در این مورد لاجرم با تغییر عنوان اتهامی صورت می‌پذیرد بطور مثال فردی در دادگاه



بدوی محکوم به یکسال حبس به اتهام خیانت در امانت شده است و پرونده با اعتراض محکوم علیه و یا محکوم له (که البته اعتراض محکوم له نسبت به مجازات جزایی زمانی قابل استماع است که مجازات حکمی کمتر از حداقل مقرر در مجازات قانونی موضوع محکومیت مورد حکم قرار گرفته باشد زیرا شاکی می‌تواند اصرار بر مجازات داشته باشد و میزان آن خارج از اختیار و صلاحیت شاکی بوده و صرفاً از اختیارات قاضی صادرکننده رأی محسوب است) به دادگاه محترم تجدیدنظر ارجاع شده است اما دادگاه تجدیدنظر با نقض رأی سابق الصدور نامبرده را به کلاهبرداری محکوم و حکم به مجازات یکسال حبس و جزای نقدی و رد مال داده است. جالب‌تر اینکه در بسیاری از موارد موضوع اتهامی اخیر بدون رعایت ماده ۲۵۲ قانون آئین دادرسی کیفری صورت می‌پذیرد یعنی با وصف اینکه موضوع اتهامی با وجود دلایل ثبوتی که منجر به صدور حکم محکومیت بر اساس نتایج حاصله از تحقیقات و کیفیت ظهور جرم و ارکان جامع شرایط محکومیت محکوم علیه به اعتبار استنادات دادنامه معترض عنه شده است دادگاه محترم تجدیدنظر به دلیل آثار و ابزار مدلول وقوع جرم ماهیت آن را منطبق با عنوان اتهامی سابق ندانسته و موضوع را از مصادیق عنوان اتهامی دیگر تشخیص می‌دهد در حالی که متهم و یا محکوم علیه فعلی صرفاً در دادگاه بدوی نسبت به اتهام تفهیمی سابق از خود دفاع نموده است و اینک در مقابل محکومیتی به تبع اتهام کشف شده از درون اوراق پرونده قرار می‌گیرد که در دادرسی نخستین فاقد بینه و دلایل اثباتی بوده و یا از ارزش استدلال جزایی که تشخیص مجرمیت از آن میسر گردد بی بهره بوده است بدین سبب و بنا به تبع روند رسیدگی در این مرحله مجال دفاع از نامبرده سلب و ساقط است به همین دلیل و با توجه به عدم وصف احضار طرفین شکایت در مقابل محکومیتی قرار می‌گیرد که از مصادیق مدلول ماده ۲۶۰ قانون آئین دادرسی کیفری و مصداق رسیدگی غیابی است ولی متأسفانه تقریباً در کلیه موارد فوق حق واخواهی نیز از محکوم علیه سلب و ساقط می‌گردد زیرا اسباب قطعیت حکم صادره از مرجع محترم تجدیدنظر با توجه به قواعد حاکم بر امر



تجدیدنظرخواهی و بنا به مستنبط از بند «د» ماده ۲۷۸ قانون آئین دادرسی کیفری در خصوص مورد ذکر شده فراهم حاصل است و هرگونه اعتراض محکوم علیه در تبعیت از جواز حاصله از تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ و یا موارد احصاء شده حسب‌الافتضای ماده ۲۷۲ قانون آئین دادرسی کیفری موجب ترتب آثار تعلیق نسبت به حکم مزبور نشده و صرفاً در موارد استثناء آن هم در صورت وجود شرایط لازم و قانونی می‌تواند جواز اجرای حکم را معلق و منوط به رسیدگی تالی نماید.

از این منظر حقوق متهم که در موقعیت محکوم علیه قرار می‌گیرد از ۲ جنبه رعایت نمی‌شود:

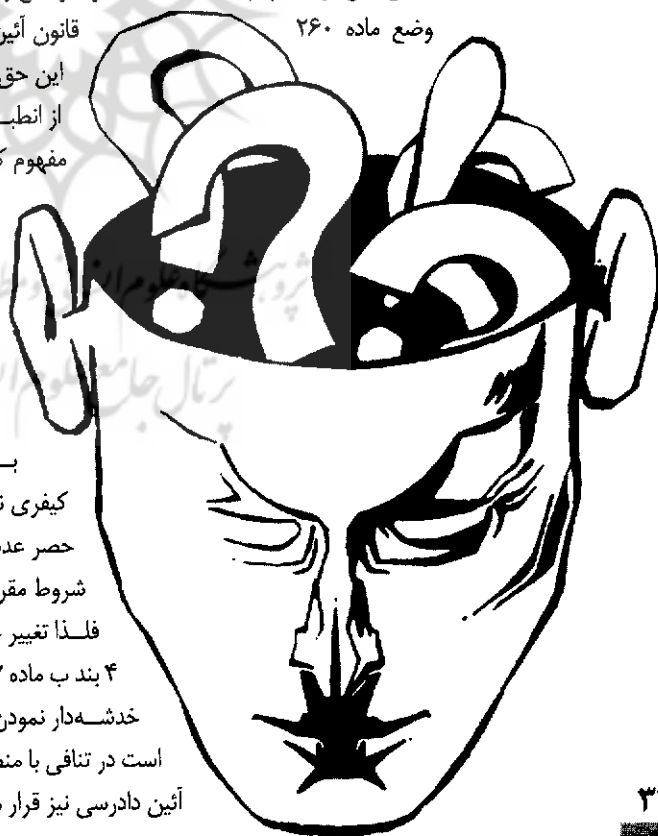
۱. عدم رعایت عدالت کیفری که رسیدگی دو مرحله‌ای را ایجاب می‌نماید.
۲. سلب حق از متهم در امر دفاع، در خصوص موضوع اتهامی اخیر، که به اعتبار موضوع اتهامی اخیر و عدم تفهیم اتهام بندهای ۳ و ۴ و ۵ شق «م» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ نادیده گرفته می‌شود.

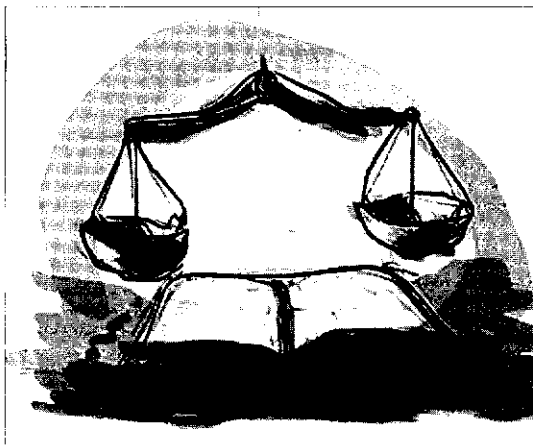
علاوه بر ۲ جنبه فوق عملاً بی‌اعتباری رسیدگی بدوی نیز حادث می‌گردد زیرا قاعده حاکم بر امر نقض و ابرام دارای ماهیتی اعتباری و واجد مبانی استحکام رأی با در نظر داشتن صبغه عدالت است لیکن فراهم آمدن موجبات بی‌اعتباری رأی بدوی زایل کننده اوصاف یک موقعیت قضایی است، به همین دلیل قانونگذار با رعایت موارد فوق و به منظور جلوگیری از بی‌اعتباری حکم صادره در مرحله بدوی اختیار دادگاه تجدیدنظر را مقید به حصریاتی به شرح عبارت ماده ۲۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری نموده است تا ضمن حفظ حقوق متهم در مواضع دفاعی که متضمن رعایت عدالت کیفری است امکان دفاع برای متهم

محفوظ و مانع رسیدگی ارتجالی به همین منظور گردد به این اعتبار با قانون آئین دادرسی کیفری منصوصاً و منطوقاً اقدام به حفظ این حق نموده است، ضمن اینکه مقدمتاً رسیدگی را پس از انطباق با موقعیت عبارات ماده ۲۵۲ و بنا به مستنبط از مفهوم کاربردی آن اختیار احضار اشخاص ذربط را نیز برای قاضی محفوظ نگه داشته است، زیرا به تبع رعایت تشکیل محکمه رسیدگی است که حق و خواهی برای محکوم علیه غایب به استناد مدلول ماده ۲۶۰ قانون آئین دادرسی کیفری احصاء و مورد عمل تشخیص داده شده است.

مهم‌تر اینکه قانونگذار در اعتبار بخشیدن به رأی بدوی اقدام به وضع ماده ۲۵۸ قانون آئین دادرسی کیفری نیز نموده است و اختیار دادگاه تجدیدنظر را مقید به حصر عدم صدور جواز به تشدید مجازات نموده مگر با رعایت شروط مقرر در ذیل همان ماده.

فلذا تغییر عنوان اتهامی و استفاده از اختیارات حاصله از شق ۴ بند ب ماده ۲۵۷ که ماهیتاً دارای وصف تشدید باشد علاوه بر خدشه‌دار نمودن آداب شکلی که مزید بر تضییع حق محکوم علیه است در تنافی با منظور مقنن در رابطه با قاعده حاکم بر ماده ۲۵۸ قانون آئین دادرسی نیز قرار می‌گیرد این قاعده به استناد تبصره ۳ ماده ۲۲ قانون





اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ نیز مورد تأکید قرار گرفته است و از اتحاد معنی این موارد می‌توان به اهمیت حائزه نظر مقنن در رعایت عدالت کیفری پی برد در حالی که صدور احکام بشرح فوق دقیقاً و محققاً ناقض نظر مقنن است.

و چنانکه تغییر عنوان اتهامی ماهیتاً دارای وصف تشدید نباشد همچنان متضمن بی‌اعتباری حکم بدوی محسوب می‌شود زیرا موضوع به اعتبار تبصره ۳ ماده ۲۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ تعیین تکلیف

شده است و مقنن اختیار تخفیف مجازات محکوم علیه را در صورت استحقاق به دادگاه تجدیدنظر داده که این عمل ضمن تأیید حکم بدوی صورت خواهد گرفت که این امر نیز خود عدالت نوعی در امور کیفری محسوب و همچنان مسیر تشدید مجازات مسدود است.

اگرچه عبارات تبصره ۴ ماده ۲۲ از باب تعیین حدود اختیار دادگاه تجدیدنظر مواجه با ابهام و مظنون به توسعه است اما با در نظر داشتن مفهوم سایر مواد آئین دادرسی کیفری و رعایت عبارات مندرج در تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۲۲ قانون اخیرالذکر می‌توان منظور مقنن را نسبت به واژه تعیین نوع و نوع میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون از موارد سهو قلم محسوب نمود زیرا قید تشخیص اشتباهی که به اساس حکم لطمه‌ای وارد نسازد موید صحت همین استنباط می‌تواند باشد.

التهایه - نظر به اینکه تغییر عنوان اتهامی چنانچه واجد وصف تشدید مجازات باشد حتی اگر مجازات حکمی اخیر اخف از مجازات حکمی سابق الصدور باشد به دلیل آثار و تبعات مترتب بر محکومیت و نوع اتهام متناسبه می‌تواند ناقض عدالت کیفری بویژه مدلول و تنقیح مناط تقنینی ماده ۲۵۸ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۷۸ و ارکان حاکم بر تبصره ۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ از یک منظر و از طرفی مغایر آداب تکلیفی ماده ۲۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری به دلیل لزوم اعتبار رسیدگی بدوی تلقی گردد و چنانچه رعایت مادتهای ۲۵۸ و ۲۶۰ در صورت غیبت متهم نگردد موضوع از موجبات سلب حق دفاع از متهم نیز تلقی می‌شود.

بنا به مراتب شایسته است جهت زدایش ابهام در این خصوص و رعایت اصل عدالت کیفری و حقوق متهم در صورت امکان رعایت ماده ۲۴۱ در این خصوص مورد تأکید قرار گیرد و هرگونه جواز استنباط مغایر با متن و مفهوم ماده ۲۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۷۸ باطل اعلام گردد و از موجبات مسلم نقض رأی و بی‌اعتباری حکم صادره محسوب شود و در غیر اینصورت حق تجدیدنظر خواهی برای محکوم‌علیه با الحاق یک ماده به قانون فوق به شایستگی صلاحیت مرجع بالاتر تعیین گردد تا موضوع تجدیدنظر خواهی این گونه احکام دارای آثار انتقال و تعلیق نسبت به حکم صادره گردیده تا از اصول تجدیدنظر خواهی عادی و قانونی تبعیت نموده و شائبه عدم رعایت عدالت کیفری در خصوص اینگونه احکام منتفی و دادگاه‌های محترم بدوی دارای اعتبار قانونی و اختصاصی خود در صدور رأی باقی بمانند و آرای صادره از سوی دادگاه‌های محترم تجدیدنظر موجب نسخ عملی اعتبار آرای دادگاه بدوی نگردد.